

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

نظریه‌ی اهل سنت در زمینه‌ی مرجعیت فهم و تبیین دین و ارزیابی آن

کلیدواژه‌ها: مرجع فهم دین، نظر اهل سنت، نقد و بررسی، صحابه‌ی پیامبر ﷺ، حدیث اصحابی، کالتجوم، احادیث جعلی و دروغ، ابهام در فهم دین، ممنوعیت نوشتن احادیث، قیاس و استحسان، چهار فقیه بزرگ سنی، بسته شدن باب اجتهاد، جمود و خمود فکری در جامعه‌ی اهل سنت.

جلسه‌ی گذشته با طرح بحث امامت آشنا شدیم و تصویری نسبتاً جامع از مبحث امامت به دست آوردیم. از این جلسه، در زمینه‌ی مباحث امامت، حوزه به حوزه ابتدا دیدگاه اهل تسنن را مطرح می‌کنیم و دلایل آنها را بیان و نقد و بررسی می‌کنیم؛ بعد در همان حوزه، نظریه‌ی شیعه را می‌گوییم و دلایل شیعه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. امروز وارد اولین حوزه می‌شویم که بحث مرجعیت در فهم دین است.

در بحث امامت یکی از نقش‌هایی که برای امام مطرح کردیم، این بود که امام مرجعی است که در فهم دین نظر او ملاک است و حجیت دارد. می‌خواهیم ببینیم اهل سنت در این عرصه چه می‌گویند و دلایلشان چیست. اهل سنت می‌گویند پیامبر اکرم ﷺ همه‌ی آن چیزی را که در زمینه‌ی شناخت اسلام برای امت اسلامی لازم بود و برای آنها کفایت می‌کرد، در قالب آیات وحی، احادیث و سخنان و سیره‌ی خودشان در اختیار مسلمان‌ها قرار دادند و بنابراین هیچ نکته‌ی ناگفته‌ای باقی نماند. لذا همان‌طور که خود وحی به وجود پیغمبر اکرم ﷺ ختم شد و بعد از پیغمبر اسلام ﷺ دیگر وحی نازل نمی‌شود، به همان ترتیب، فهم و بیان معصومان‌هی وحی هم به وجود پیغمبر اکرم ﷺ ختم شد؛

یعنی هرچه لازم بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کردند و نکته‌ای باقی نماند که لازم باشد شخص دیگری بیاید و آن را بیان کند. این ادعا و عقیده‌ی اهل سنت در بحث مرجعیت در فهم دین است.

این ادعا به زودی اهل سنت را با یک مشکل مواجه کرد و آن این بود که بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله، در فهم آیات وحی ابهامات و اختلاف نظرهایی در بین مردم ظهور کرد؛ و هیچ آیه و هیچ حدیث و سخنی از پیامبر صلی الله علیه و آله هم در دسترس نبود که آن ابهامات را برطرف کند. اینجا بود که مشکل پیش آمد. داوری درباره‌ی اینکه کدام یک از فهم‌های متنوعی که از یک آیه وجود دارد مقصود خدای متعال و صحیح است، نیاز به یک داور داشت؛ در حالی که اهل سنت قائل به این بودند که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص معصومی که علم الهی داشته باشد، دیگر وجود ندارد؛ لذا در عین اینکه وجود یک مرجع معصوم و دارای علم الهی را منکر بودند، ناگزیر شدند ولو به طور نسبی، مرجعی قائل شوند. آن مرجع، صحابه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند. گفتند درست است که علم صحابه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل علم پیغمبر صلی الله علیه و آله، الهی نیست و مثل رسول الله صلی الله علیه و آله عصمت هم ندارند؛ اما در مقایسه با دیگران چون اینها در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند و سخنان ایشان را شنیده‌اند، در نتیجه به طور نسبی فهم درست‌تر و کامل‌تری از دین دارند و لذا در اختلافاتی که در فهم وحی و دین ظهور می‌کند، نظر صحابه ملاک و معیار است. یعنی صحابه را در عین عدم معصومیت، مرجع داوری در فهم دین قرار دادند.

این حرف که صحابه چون در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، فهم عمیق‌تری از دین داشتند، قابل تأمل است. برای اینکه عنوان صحابه به کسی تعلق بگیرد، کافی است شخص چند صباحی، چند روزی، در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله در کنار ایشان زندگی کرده باشد. در سال‌هایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بودند، مردم مکه و در سال‌هایی که در مدینه تشریف داشتند، مردم مدینه در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند. آیا انبوه جمعیت مردم مکه و مدینه همگی افرادی اهل علم و اهل فضل و اهل تفکر و اهل فرهنگ بودند؟ خیر. قسمت اعظم این مردم که صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله هم بودند، یعنی در کنار

ایشان زندگی می‌کردند و توفیق هم‌صحبتی پیامبر ﷺ را داشتند؛ مردمی عادی بودند. یکی بقال، یکی نانوا، یکی کشاورز و یکی بنا بود و اصلاً اهل فرهنگ و تأملات علمی و عقلی نبودند. لذا گرچه در بین صحابه بوده‌اند افرادی که استفاده‌های خیلی زیادی در فهم دین از پیغمبر ﷺ کردند؛ اما یقیناً صرف صحابه بودن برای همه‌ی افراد چنین صلاحیتی ایجاد نمی‌کند. لذا این ادعای اهل سنت که نظر صحابه مرجع است، واقعاً قابل تأمل است. بسیاری از افراد شاید اصلاً از یک شهر دیگر به مدینه آمده بوده‌اند و پیغمبر ﷺ را دیده‌اند و هفت، هشت یا ده روزی هم کنار ایشان زندگی کرده‌اند؛ آیا واقعاً در این مدت کوتاه، فهم عمیق از دین حاصل می‌شود که دیگر اینها بتوانند در فهم مسائل دینی مرجع و داور باشند و نظرشان حجیت پیدا کند؟ قطعاً این‌گونه نیست.

وقتی به اهل سنت می‌گوییم در بین خود صحابه اختلاف در فهم است؛ خود صحابه که شما می‌گویید در فهم دین مرجع هستند، بینشان اختلاف ظهور می‌کند؛ این صحابی می‌گوید: مقصود این آیه این است، دیگری می‌گوید مقصود این است؛ اینجا چه کنیم؟ اهل سنت به حدیثی استناد می‌کنند و می‌گویند پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: **أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأَيْهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ**^۱ صحابه‌ی من به ستارگان

^۱ این روایت منسوب به پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر عبارت مذکور در متن، با عبارات مشابه دیگری نیز در منابع اهل سنت آمده

است؛ از جمله این عبارت: **مَثَلُ أَصْحَابِي مَثَلُ النُّجُومِ يُهْتَدَىٰ بِهِ فَإِيَّاهُمْ أَخَذْتُمْ بِقَوْلِهِ اهْتَدَيْتُمْ**.

منابع زیر، بعضی عبارت داخل متن را نقل کرده‌اند و برخی دیگر عبارات مشابه از جمله عبارت فوق‌الذکر را آورده‌اند.

ابن اثیر، جامع‌الاصول، ج ۸، ص ۵۵۶؛ ابن بطة العکبری، الابانة الکبری، ج ۲، ص ۵۶۴؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۱؛ ابن عبدالبر، جامع بیان‌العلم و فضلہ، ج ۲، ص ۹۲۵؛ ابن‌الملقن، البدر المنیر، ج ۹، ص ۵۸۴؛ ابن حجر عسقلانی، لسان‌المیزان، ج ۳، ص ۲۰۸؛ شوکانی، فتح‌الربانی، ج ۵، ص ۲۱۷۹؛ ابن حمید، المنتخب من مسند عبد بن حمید، ص ۲۵۰ و محمود محمد خلیل، مسند جامع، ج ۱۰،

آسمان می ماند و شما به هریک از آنها اقتدا کنید، هدایت پیدا می کنید. بنابراین می گویند ولو اختلاف نظر هم داشته باشند، عیبی ندارد؛ شما پیرو نظر هر یک از آنها شوید، به هدایت می رسید. البته این حدیث با این شکل و معنا که اهل سنت نقل می کنند، مورد قبول ما شیعیان نیست. اصلاً عقل هم این حرف را نمی پذیرد؛ چون گاهی اوقات در بین صحابه اختلاف و تعارض به جنگ و کشت و کشتار کشیده می شود! چطور ممکن است بگوییم به هر یک اقتدا کنیم هدایت پیدا می کنیم؟!

نمونه اش: در جنگ جمل، این سمت جبهه، عایشه، ام المؤمنین، همسر پیامبر ﷺ است که صحابه ی رسول الله ﷺ است، طلحه و زبیرند که صحابه ی رسول الله ﷺ هستند؛ کنار عایشه تعداد زیادی از اصحاب پیغمبر ﷺ هستند. آن سمت جبهه، علی بن ابی طالب ﷺ است که صحابه ی پیغمبر ﷺ است؛ داماد و پسر عم پیغمبر ﷺ است و کنار علی بن ابی طالب ﷺ هم جمع کثیری از اصحاب رسول الله ﷺ هستند. این چه معنی می دهد که به هر یک از این دو اقتدا کنیم هدایت پیدا می کنیم؟ یعنی کنار عایشه بایستیم، با علی ﷺ بجنگیم و علی ﷺ را بکشیم، به هدایت رسیده ایم و کنار علی ﷺ بایستیم، با عایشه بجنگیم و عایشه را بکشیم، باز هم به هدایت رسیده ایم؟! آیا اصلاً عقل این را قبول می کند که پیغمبر ﷺ چنین چیزی فرموده باشند؟ یا مثلاً در جنگ صفین، این سمت جبهه معاویه است که اهل سنت به او خال المؤمنین، دایی مؤمنین، کاتب وحی و صحابه ی رسول - الله ﷺ می گویند؛ کنار معاویه هم تعداد بسیاری از صحابه ی پیغمبر ﷺ هستند. آن سوی جبهه، علی بن ابی طالب ﷺ است؛ صحابه، داماد و پسر عم پیغمبر ﷺ؛ و بسیاری از صحابه ی رسول - الله ﷺ هم کنار علی ﷺ هستند. یعنی به هر یک از این دو اقتدا کنیم، هدایت شده ایم؟ یعنی کنار معاویه بایستیم، با علی ﷺ بجنگیم و علی ﷺ را بکشیم، هدایت شده ایم؛ کنار علی ﷺ هم بایستیم، با معاویه بجنگیم و معاویه را بکشیم، باز هم هدایت شده ایم؟ آیا عقل قبول می کند پیغمبر ﷺ چنین حرفی زده باشند؟!

اینجا که این نقد را وارد می‌کنیم و می‌گوییم چطور می‌شود چنین چیزی را پذیرفت، اهل سنت می‌گویند: اصلاً این فضولی‌ها به شما نیامده است! اینها صحابه‌ی رسول الله ﷺ هستند. اینکه چرا عایشه جلوی حضرت علی رضی الله عنه ایستاد و معاویه در برابر علی بن ابی طالب رضی الله عنه سرکشی و اعلام خودمختاری کرد، به من و شما نیامده است. صحابه‌ی رسول الله ﷺ مجتهد بودند؛ هر یک براساس فهم خودشان از دین عمل کردند و مورد قبول خدا هم هست. اصلاً شأن آنها بالاتر از این است که افرادی عادی مثل من و شما در مورد عملکردهای آنها چون و چرا کنیم. دهانت را ببند! دیگر نبینم راجع به صحابه اعتراض کنی! این جواب آخر اهل سنت است. این یعنی چه؟ یعنی در فکر ت را ببند و تعطیل کن؛ فکر نکن.

این رویه‌ای که اهل سنت در پیش گرفته‌اند که صحابه قابل انتقاد نیستند و کسی حق ندارد به خودش جرأت دهد راجع به عملکرد آنها چون و چرا کند، یک پیامد سیاسی بزرگ هم داشت؛ چون بعد از مرگ رسول الله ﷺ قدرت‌های حکومتی به دست صحابه افتاد؛ از خود خلفا یعنی ابابکر و عمر و عثمان گرفته تا فرمانداران و استانداران و فرماندهان لشکر، همه صحابه‌ی پیغمبر رضی الله عنه بودند. در رابطه با صحابه هم که باید دهان را بست و به آنها اعتراض نکرد؛ هر کاری کردند، درست است. این امر سبب شد در جامعه‌ی اسلامی، نوعی استبداد و اختناق در حوزه‌ی مسائل سیاسی ایجاد شود؛ چون حکومت دست صحابه بود و کسی هم حق نداشت علیه صحابه سخنی بگوید و انتقادی بکند.

از طرف دیگر، چون عصمت و علم الهی لازم نبود و صرف صحابه بودن کافی بود برای اینکه شخص صلاحیت اظهار نظر در مسائل اسلامی را پیدا کند، افراد ناصالحی آمدند و میدان‌دار سخنگویی دین شدند. این مطلب را قبلاً در مبحث عصمت انبیاء رضی الله عنهم گفته‌ام. تعدادی از علمای یهود بعد از اینکه سال‌ها در زمان پیغمبر رضی الله عنه از بیرون با اسلام جنگیدند و دیدند کار به جایی نرسید و اسلام پیشرفت کرد، تصمیم گرفتند اسلام را از درون متلاشی کنند. به ظاهر گفتند ما مسلمان شدیم؛ اما از درون

شروع کردند به مبارزه با اسلام و اسلام را از درون پوساندن و نابود کردن. اینها علمای برجسته‌ی یهود بودند. نمونه‌اش کعب‌الاحبار یهودی است. حبر به معنی عالم یهود است؛ مثل کشیش یا قسّیس که عالم مسیحی است. او کعب‌الاحبار یعنی مرکز و کانون و رئیس کلّ علمای یهودی بود. او به یک‌باره آمد و گفت: من مسلمان شدم؛ شخصی که سال‌ها با پیغمبر ﷺ کینه‌توزانه جنگیده بود. و چون در زمان پیغمبر ﷺ زندگی می‌کرده، صحابه به‌شمار آمد. از آن طرف هم چون آخوند یهودی بود و سواد داشت، زود سری در بین سرها درآورد و کم‌کم یک آخوند اسلامی شد. در دستگاه حکومت عثمان، همین کعب‌الاحبار یهودی، شد عالم تراز اول دینی؛ شد فقیه تراز اول حکومت عثمان. موقعی که ابوذر غفاری به عثمان اعتراض می‌کرد که این شیوه‌ی اشرافیت که تو در پیش گرفته‌ای روش پیغمبر ﷺ نبود و خلاف [ایشان] عمل می‌کنی، همین کعب‌الاحبار یهودی به ابوذر اعتراض کرد که تو حق نداری به امیرالمؤمنین و خلیفه‌ی رسول‌الله ﷺ انتقاد و اعتراض کنی. ابوذر هم عصبانی شد و گفت خفه شو ای یهودی‌زاده! حالا تو می‌خواهی دین پیغمبر ﷺ ما را به ما یاد بدهی؟! امثال کعب‌الاحبار یهودی آمدند سخنگوی دین شدند؛ و خدا می‌داند چه تفسیرهای یهودی‌گرایانه‌ای از دین اسلام عرضه کردند و رواج دادند!

نکته‌ی دیگر که بسیار عبرت‌انگیز است این است: گفتیم بعد از مرگ رسول‌الله ﷺ به‌صرف صحابه بودن، مناصب حکومتی را به اشخاص دادند. عجیب اینجاست: در حالی که به‌صرف صحابه بودن، افراد را در مناصب حکومتی قرار دادند، به اهل‌بیت پیغمبر ﷺ که علاوه بر اینکه صحابه‌ی رسول -الله ﷺ بودند، خویشاوند نزدیک پیامبر ﷺ هم بودند؛ نه‌تنها هیچ منصب حکومتی ندادند، بلکه حتی از حقوق اولیّه‌ی شهروندی یک مسلمان در جامعه‌ی اسلامی هم محرومشان کردند. این خیلی شگفت‌انگیز است! ان‌شاءالله در جلسات آینده، به بحث فدک که رسیدیم، برایتان خواهم گفت که ملک

شخصی و خصوصی حضرت زهرا علیها السلام را هم مصادره کردند؛ یعنی حقّ عادی مالکیت خصوصی بر اموال شخصی را هم در مورد اهل بیت علیهم السلام به رسمیت نشناختند.

حال ببینیم چه اتفاقی افتاد. بعد از مرگ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عده‌ای تازه به دین اسلام مشرف می‌شدند؛ عده‌ای از مسلمان‌ها که در تمام عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده بودند، از شهرهای دیگر به سمت مدینه می‌آمدند؛ افراد تازه‌ای هم متولد می‌شدند، رشد می‌کردند و به سنّ بلوغ و فهم می‌رسیدند. همه‌ی آنها تشنه بودند که بدانند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنده بودند، چه می‌گفتند. لذا در جامعه، یک بازار بسیار داغ و پرمشتری از این‌گونه افراد برای احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد شد. حالا ببینید در این بازار بسیار داغ، چه متاع و کالایی به اسم حدیث عرضه شد؟

بسیاری از صحابه‌ای که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زنده بودند و حالا می‌خواستند سخنان ایشان را بازگو کنند، افرادی دقیق و اهل کار فکری و علمی نبودند؛ مردم عادی کوچه و بازار بودند؛ لذا اصلاً دقت نظرهای علمی لازم را برای اطمینان از اینکه حرفی که می‌زنند از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و واقعاً ایشان گفته‌اند و با همین کلمات و عبارات گفته‌اند یا نه، نداشتند. همین‌که حدس می‌زدند و به ذهنشان می‌آمد که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی گفته‌اند، با هر عبارت و جمله‌ای که خودشان می‌خواستند، مطلب را بازگو می‌کردند. خود این امر، دقت در نقل احادیث را پایین آورد.

عامل دوم ممنوع شدن نوشتن حدیث از زمان خلیفه‌ی دوم بود. عمر نوشتن احادیث را ممنوع کرد. در صورت ظاهر هم استدلال می‌کرد که اگر ما در کنار قرآن، کتاب حدیث بنویسیم، قرآن از جلوه و نمود می‌افتد؛ باید تنها نسخه‌ی مکتوب موجود در دست مسلمان‌ها قرآن باشد. مضافاً بر اینکه مطالبی که در احادیث وجود دارد، یا همان مطالب قرآن است که با وجود قرآن، نیازی به آنها نداریم؛ یا چیزی خلاف قرآن است که چنین مطالبی را قبول نداریم. پس نوشتن احادیث اساساً کاری غیرضروری است. لذا نوشتن احادیث را ممنوع کرد. البته پشت پرده واقعیت دیگری بود؛ یعنی انگیزه‌ی عمر از اینکه نوشتن احادیث را منع کرد، واقعاً این نبود که قرآن از رونق می‌افتد. علت این بود که احادیث زیادی از

زبان پیغمبر ﷺ در بین مردم رایج بود که در آن احادیث، پیغمبر ﷺ بر حقانیت اهل بیت اهل بیت اهل بیت
برای حکومت بعد از خودشان تأکید کرده بودند و اگر این احادیث نوشته می شد و می ماند، مشروعیت
حکومت ابوبکر و عمر و عثمان زیر سؤال می رفت. در واقع به این ترتیب دستگاه خلافت خواست کاری
کند تا اسنادی که مشروعیت دستگاه خلافت را زیر سؤال می برد، کم کم محو شود؛ [تنها] در خاطره ها
بماند و کم کم فراموش و نابود شود. انگیزه اصلی جلوگیری از نوشته شدن احادیث این بود؛ اما در
صورت ظاهر می گفتند اگر در کنار قرآن کتاب های دیگری هم باشد، قرآن جلوه و نمود خود را از
دست می دهد. علی ای حال، ممنوع شدن نوشتن احادیث مشکل دیگری ایجاد کرد و آن این بود که اگر
کسی می خواست مطلبی از پیامبر ﷺ نقل کند، نیاز نداشت به سندی ارجاع دهد؛ هر کس باید از
حافظه ی خودش نقل می کرد و لذا خود این هم مشکل ایجاد کرد. سومین مشکل هم امثال کعب-
الاحبار یهودی، یعنی محدثین اسرائیلی الاصل یا یهودی الاصل بودند که به قصد نابود کردن اسلام
آمدند و احادیث دروغ بسیاری را به اسم پیامبر اکرم ﷺ جعل کردند.

حال نگاه کنید! از یک طرف، مردمی که تازه مسلمان شده و به مدینه آمده اند و پیغمبر ﷺ را اصلاً
ندیده اند، تشنه اند بدانند پیامبر ﷺ چه می گفته اند؛ و از سوی دیگر، کسانی که سخنان پیامبر ﷺ
را نقل می کنند، این نوع افراد هستند: یا صحابه ای هستند که اصلاً دقت نظر علمی ندارند؛ خیال
می کنند روزی چیزی شنیده اند؛ نقل می کنند و به پیغمبر ﷺ نسبت می دهند؛ یا امثال یهودی های
دشمن اسلام هستند که عمداً حدیث های دروغ پر از خرافه را جعل می کنند و به پیامبر ﷺ نسبت
می دهند. از آن طرف هم چون هیچ مکتوبی وجود نداشت، هیچ کس برای اثبات اینکه حرفی که می زد،
واقعاً پیغمبر ﷺ گفته اند، لازم نبود سند مکتوبی نشان دهد که مثلاً فلان جا این حدیث نوشته شده
است.

اثر این ماجرا در جامعه ی اهل سنت چه بود؟ از یک طرف، در زمان کوتاهی احادیث غیر موثق و
غیر دقیق زیادی به نام سخنان پیامبر ﷺ بین مسلمان ها رایج شد. از طرف دیگر، احادیث دروغ و

مجعول فراوانی هم جعل و در بین مسلمان‌ها رایج شد. عده‌ای بودند که اصلاً شغلشان جعل حدیث بود؛ پول می‌گرفتند و حدیث جعل می‌کردند. یا از حکام و سلاطین پول می‌گرفتند و حدیث از قول پیامبر ﷺ نقل می‌کردند؛ که من از پیامبر ﷺ شنیدم که ایشان فرمود: فلانی شخص خیلی خوبی است؛ احدی حق ندارد علیه او اعتراض کند؛ و به این ترتیب، حکام و فرمانروایان به زور احادیثی که با پول جعل می‌شد، مخالفین خود را ساکت می‌کردند. یا سرمایه‌داران برای اینکه به کار تجاری خودشان رونق دهند، به جا‌علان حدیث پول می‌دادند و آنها حدیث جعل می‌کردند. اگر یادتان باشد، در یک صحنه از سریال تلویزیونی "امام علی علیه السلام" یکی از جا‌علان احادیث داشت حدیث جعل می‌کرد و می‌گفت: من از پیامبر ﷺ شنیدم که هرکس از مزرعه‌ی آگه یک پیاز بخورد، خدا در بهشت یک درخت به او می‌دهد؛ اگر دو پیاز بخورد، دو درخت در بهشت به او می‌دهد. ماجرا این بود که پیازه‌های صاحب مزرعه‌ی آگه روی دستش مانده و باد کرده بود و داشت می‌گندید؛ برای همین به این جا‌عل پول داده بود. او هم حدیث جعل می‌کرد تا پیازه‌ها را به فروش برساند! ماجرا این‌گونه شد. احادیث مجعول زیادی چه به سفارش حکام و چه به سفارش سرمایه‌داران به اسم سخنان پیغمبر ﷺ جعل شد.

آن احادیث غیردقیق، و این احادیث دروغ و ساختگی چه مشکلی ایجاد کرد؟ اولین مشکل، ورود حجم زیادی از خرافات به حوزه‌ی معارف دینی بود. چه در عرصه‌ی تفسیر، چه در عرصه‌ی تاریخ انبیای گذشته ﷺ و چه در عرصه‌ی حوادث و وقایع صدر اسلام، مطالب دروغ و ضعیف زیادی وارد معارف اسلامی شد. همین علمای یهودی حجم زیادی از خرافاتی که در تورات بود را به اسم حدیث، تبدیل و وارد متون اسلامی کردند. جالب اینجاست؛ خود اهل سنت نقل کرده‌اند، ما شیعه‌ها هم نقل

کرده‌ایم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان حیات خود فرمودند: **كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ وَ سَكَتُكُمْ**^۲ دروغ‌بندان به به من پیغمبر اسلام زیاد شدند؛ یعنی در زمان حیات خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افرادی بودند که حدیث دروغ به ایشان نسبت می‌دادند؛ و به‌زودی پس از مرگ من از این هم بیشتر خواهند شد. لذا فرمودند: از این به بعد هرکس جمله‌ای از قول من رسول‌الله نقل کرد، آن جمله را به قرآن عرضه کنید. اگر با قرآن موافقت و هماهنگی داشت، بپذیرید؛ من گفته‌ام. و اگر با قرآن تعارض داشت، دروغ است و من نگفته‌ام؛ به کناری پرت کنید: **وَ اضْرِبُوهُ عَلَيَّ الْجِدَارِ**^۳. در عین اینکه مردم این سخن را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

^۲. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... الَّذِي قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ وَ سَكَتُكُمْ بَعْدِي فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ؛ فَإِذَا آتَاكُمْ الْحَدِيثُ عَنِّي فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ: طبرسی، احمدبن علی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۶ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ كَذِبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيْبًا فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذِبَ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۲ و نعمانی، غیبت، ص ۷۶.

با همین مضمون در منابع اهل سنت نیز آمده است: عَنْ عَلِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ يَكْذِبْ عَلَيَّ يَلِجُ النَّارَ: طبرانی، سلیمان بن احمد، طرق حدیث من کذب علی متعمداً، ص ۴۰؛

سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ، يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِيَّاكُمْ وَ كَثْرَةَ الْحَدِيثِ، وَ مَنْ حَدَّثَ عَنِّي فَلَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا، وَ مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ: طبرانی، سلیمان بن احمد، طرق حدیث من کذب علی متعمداً، ص ۹۷؛

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: سَيَأْتِيكُمْ عَنِّي أَحَادِيثٌ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا جَاءَكُمْ مُوَافِقًا لِكِتَابِ اللَّهِ وَ لِسُنَّتِي فَهُوَ مِنِّي وَ مَا جَاءَكُمْ مُخَالَفًا لِكِتَابِ اللَّهِ وَ لِسُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي: خطیب بغدادی، الکفایة فی علم الروایة، ج ۱، ص ۴۳۰ و دارقطنی، سنن، ج ۱۰، ص ۳۲۴.

^۳. عبارت **فَاضْرِبُوهُ عَلَيَّ الْجِدَارِ** در بعضی کتب رجالی و اصولی علماء آمده است ولی متن حدیث نیست. آنچه بزرگان شیعه به عنوان حدیث نقل نموده‌اند، **فَاضْرِبُوا بِهِ عَرْضَ الْحَائِطِ** است: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا جَاءَكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَمَا وَافَقَ كِتَابَ

شنیده بودند، اما بعد از مرگ رسول الله ﷺ اهل سنت صحابه را چنان مطلق کرده بودند که اگر یکی از صحابه‌ی پیامبر ﷺ می‌گفت: قال رسول الله ﷺ چنین و چنان، شنونده جرأت نمی‌کرد که بگوید حرفی که تو می‌زنی با فلان آیه‌ی قرآن تضاد دارد و لذا این حرف دروغ است و از قول پیامبر ﷺ نیست. اصلاً چنین جرأتی وجود نداشت که کسی بتواند روی حرف صحابه تردید بگذارد. همین عامل سبب شد که خرافه‌هایی که به اسم سخنان پیامبر ﷺ هر روز انبوه‌تر می‌شد، کم‌کم اعتبار چیزی به‌نام حدیث را در بین مسلمان‌ها از بین ببرد. دیگر وقتی می‌گفتند این سخن حدیث است، یعنی اینکه حرف قابل‌اعتنایی نیست؛ چیز به‌دردخوری نیست. آن قدر احادیث مجعول و ضعیف زیاد شد که اصلاً اعتبار حدیث در بین اهل سنت از بین رفت.

از طرف دیگر، ممنوع شدن نوشتن احادیث مشکلات زیادی در پی داشت. اولاً مگر حافظه‌ی انسان چقدر قدرت دارد؟ صحابه‌ای که هزاران جمله از پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان شنیده بودند، تا کی حافظه‌شان می‌توانست عین آن عبارات را به‌طور کامل در خود نگه دارد؟ ده سال بعد از مرگ پیامبر ﷺ، بیست سال، سی سال، چهل سال؟ بالاخره از دست می‌رفت؛ لذا پس از مدتی چون هیچ

الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط: طوسی، محمد بن الحسن، تبیان، ج ۱، ص ۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ص ۳۸ و ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۶۸.

با همین مضمون در منابع اهل سنت نیز آمده است: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: سَيَأْتِيَكُم عَنِّي أَحَادِيثٌ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا جَاءَكُمْ مُوَافِقًا لِكِتَابِ اللَّهِ وَ لِسُنَّتِي فَهُوَ مِنِّي وَ مَا جَاءَكُمْ مُخَالَفًا لِكِتَابِ اللَّهِ وَ لِسُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي: خطیب بغدادی، الکفایة فی علم الروایة، ج ۱، ص ۴۳۰ و دارقطنی، سنن، ج ۱۰، ص ۳۲۴.

رُؤِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا آتَاكُمْ عَنِّي فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ مِنِّي وَ مَا خَالَفَهُ فَلَيْسَ مِنِّي: جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۲۵۳.

نوشته‌ای نبود و نوشتن احادیث ممنوع بود، حجم زیادی از احادیث کم‌کم به فراموشی سپرده شد. دوم اینکه تعدادی از صحابه به تدریج پیر شدند و از دنیا رفتند و بخشی از احادیث در سینه‌ی اینها به دل گور رفت؛ بخشی از صحابه هم در جنگ‌هایی که بعد از مرگ پیامبر ﷺ اتفاق افتاد کشته شدند و احادیثی که در خاطر آنها بود هم به دل خاک رفت؛ مقداری از احادیث را هم که باب طبع حکام و خلفا نبود و در تأیید اهل بیت علیهم السلام بود، اصلاً کسی جرأت نمی‌کرد به زبان بیاورد و اگر کسی به زبان می‌آورد، با جان خودش بازی کرده بود؛ لذا این بخش از احادیث هم اصلاً به زبان آورده نشد و بازگو نشد. در نتیجه بعد از مدتی حجم زیادی از احادیث واقعی پیامبر ﷺ اصلاً از بین رفت و از دسترس خارج شد. جالب اینجاست که در شرایطی که اهل سنت دوازده هزار نفر صحابه برای پیامبر نام می‌برند، در حوزه‌ی مسائل فقهی از این دوازده هزار صحابه بیش از چند صد حدیث ندارند و این نشان می‌دهد که چقدر احادیث از بین رفته است.

از بین رفتن حجم زیادی از احادیث چه مشکلی ایجاد کرد؟ بعد از مرگ پیامبر ﷺ مردم در مسائل شرعی نیاز به دانستن حکم دینی‌شان پیدا می‌کردند. سراغ علمای سنی می‌آمدند. عالم سنی هم به آیات قرآن مراجعه می‌کرد، آیه‌ای راجع به آن نبود؛ به آن چند صد حدیث باقی‌مانده از پیامبر ﷺ مراجعه می‌کرد، ایشان چیزی راجع به آن مسائل نگفته بودند. آن عالم سنی گیر می‌کرد که چه کند. برای اینکه از این گیر نجات پیدا کنند، باب قیاس و استحسان در بین علمای سنی باز شد؛ یعنی هر کس به گمان خودش به شکلی فتوا داد؛ گفت به نظر می‌آید بهتر باشد شما این‌گونه عمل کنید؛ یا چون در فلان جا حکم اسلام این‌گونه است، در مقایسه با آن می‌شود حدس زد باید در اینجا هم حکم اسلام مثلاً این‌طور باشد. یعنی دیگر برای فتوا دادن نیاز به استناد به آیه و حدیث وجود نداشت. می‌توانید حدس بزنید که این [ماجرا] چه اتفاقی در پی می‌آورد. هر عالم سنی براساس سلیقه‌ی خودش یک‌جور فتوا داد؛ و لذا اختلاف فتوای وحشتناکی در بین علمای سنی ظهور کرد. این قدر

اختلاف فتواها زیاد شد که اصلاً بعد از مدتی کم کم چیز واحدی به نام اسلام در حال گم شدن بود؛ چون هرکس به این دلیل که نیازی به آیه و حدیث نداشت، به خودش اجازه می داد که به شیوه خودش فتوا بدهد.

بزرگان اهل سنت وقتی این ماجرا را دیدند، احساس خطر کردند؛ دیدند انگار چیز واحدی به نام اسلام دارد گم می شود. گفتند باید جلوی این را گرفت. مقرر کردند که قیاس، استحسان و استنباط احکام برای همه ی علمای سنی جایز نیست. چهار فقیه بزرگ سنی، یعنی امام مالک، امام شافعی، امام ابوحنیفه و امام احمد حنبل صلاحیت دارند که استنباط احکام کنند و تمام علمای سنی دیگر، باید مقلد اینها باشند و به فتوای اینها عمل کنند؛ و از این طریق باب فتوا و اجتهاد را در بین اهل سنت بستند تا تنوع احکام از بین برود. الآن قرن هاست که در جامعه ی اهل سنت، باب پویایی و نوآوری در فقه بسته شده و یک نوع جمود و خمود فکری بر جامعه ی اهل سنت در حوزه ی فرهنگ دینی حاکم شده است؛ چون کسی اجازه ی استنباط و نوآوری ندارد. همه باید مقلد این چهار فقیهی باشند که قرن های متمادی قبل زندگی می کردند. هرکس به خود اجازه دهد نوآوری و استنباط جدیدی بکند، او را بدعت گذار می دانند و حکم تکفیر او را صادر می کنند؛ لذا احدی به خود اجازه ی نوآوری نمی دهد. ماجرای مرجعیت در فهم دین در بین اهل سنت این بود. پیامدهایش را هم ملاحظه کردید که چه بود. این بود نظریه اهل سنت در زمینه ی مرجعیت فهم و تبیین دین، دلائلشان و پیامدهای نظریه شان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ